

و باز هم سفر!

O رایکا بامداد



عنوان کتاب: قصه توپ بازیگوش

نویسنده: مهسا جلیلی

تصویرگر: نگین احتسایان

ناشر: انتشارات دوایر

نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۲۴ صفحه

بها: ۳۰۰ تومان

خریده بود، از راه رسید. تا چشمش به توپ پاره افتاد، از خوشحالی سوت بلندی زد. توپ پاره را برداشت و آن را روی توپ نو کشید... توپ پاره، توپ نو را محکم در آغوش گرفت. او خیلی خوشحال بود چون حالا دیگر دوستی داشت که می‌توانست همراه او به سفرش ادامه بدهد.

و البته با این سرانجام، ما با یک پایان بندی باز روبه‌رو هستیم که هم‌چنان امکان سفر و کشف و جست‌وجو را باقی می‌گذارد. نویسنده، به خوبی قهرمانش را در خلال سفر ویران می‌کند؛ چرا که این لازمه حرکت قهرمان است و لازمه به دست آوردن فردیت و استقلال. او از موقعیت اول خود گریخته و به سفری دست زده است که در موقعیت‌های گوناگونی که برای او پیش می‌آید، یکه و تنهاست.

می‌توان گفت که توپ، رفته رفته به شخصیتی انسان‌نما تبدیل و این نکته باعث می‌شود که مخاطب، به راحتی با او همذات‌پنداری کند. در اصل، توپ نشانه بسیار خوبی است برای روح جست‌وجوگر و در حال تقلاي مخاطب‌های داستان.

نویسنده سعی بسیاری کرده است تا قصه‌اش را «دو زبانه» بنویسد. منظور از دو زبانه بودن، این است که نویسنده، هم می‌کوشد اثری کودکانه و با فضای کودکانه و برای کودک خلق کند و هم

یک سفر است؛ سفری که از ناخود آگاهی به خود آگاهی و از فراق به وصل می‌انجامد.

بد نیست ابتدا خلاصه داستان را مرور کنیم: در سرزمین نقاشی‌ها، تویی ناگهان از دست صاحب خود می‌گریزد و سفری را آغاز می‌کند که در هر مرحله از آن، با موقعیت جدیدی روبه‌رو می‌شود. توپ در هر مرحله، به شکل‌های مختلفی مورد استفاده دیگران قرار می‌گیرد و به نوعی مسخ می‌شود و تغییر هویت می‌دهد که البته این نوع تغییر، دلخواه او نیست. در واقع ما نیز نمی‌دانیم که وضعیت دلخواه توپ چیست و اساساً به دنبال چگونه موقعیتی می‌گردد.

توپ از ماندن در یک جای تنگ و تاریک (کنار تخم‌های لاک‌پشت) خسته می‌شود، از بازیچه دیگران بودن به شدت بدش می‌آید و حتی از بازی کردن نقش خورشید هم گریزان است؛ چرا که آن‌جا نیز باید بی‌حرکت بایستد. در ادامه توپ، ناراضی به راهش ادامه می‌دهد تا این‌که در انتها، وقتی که تکه پاره و مسخ شده و به نظر می‌رسد که دیگر کار او پایان گرفته است، با یک غافلگیری، می‌بینیم توپ به نتیجه دلخواهش می‌رسد که، هم پایانی است بر سرگشتگی و جدافتادگی او و هم پایانی خوش و البته عاشقانه برای داستان:

«در همین هنگام، پسرک که توپ نویی

«قصه توپ بازیگوش»، داستانی لطیف و عاشقانه، در مورد یک توپ است که با مضمون سفر و جدا افتادن از جایی که توپ به آن تعلق دارد، درهم می‌آمیزد. این مضمون، یکی از مضامین تکرار شونده در اغلب داستان‌هاست و هر نویسنده‌ای به فراخور حال و اندیشه خود، رنگی به این مضامین بخشیده است.

شاید بتوان گفت که مضمون سفر و مهاجرت، در هر فرهنگ و سرزمینی، به گونه‌ای تعبیر شده است. گاه این سفر، جداسدن از خود و ریشه‌ست که معمولاً شکست و پشیمانی در پی دارد و می‌توان گفت که این تفکر، به جوامع پیش از مدرن مربوط می‌شود. به طور کلی، یکی از دغدغه‌های اصلی این‌چنین جوامعی است که هر گونه تخطی و فراتر رفتن از مرزهای مشخص شده را نكوهش و مواخذه می‌کند. گاه نیز سفر و جدایی، به کشف دوباره خود، کشف مرزهای تازه و بازیابی کهنه‌ها به شیوه‌ای نو می‌انجامد که این طرز فکر، به دوران مدرن و پس از مدرن بر می‌گردد. کشف مرزهای نو و دنیایی تازه‌تر، سرآغاز گذار از یک مرحله به مرحله دیگر است که این نکته، تضاد و تعارض خود را با ایستایی و تکرار بی‌چون و چرای سنت بیان می‌کند.

خلاصه داستان

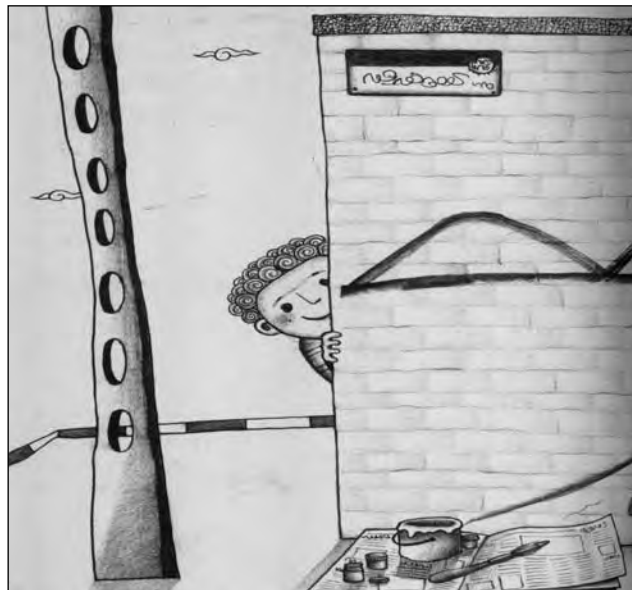
داستان «قصه توپ بازیگوش» نیز داستان

مفاهیمی را در قصه‌اش پیش بکشد که خواننده بزرگسال را هم مخاطب خود قرار دهد و این کوشش مخصوصاً در پایان‌بندی اثر، کاملاً نمود پیدا می‌کند. داستان اگرچه در ظاهر و بهتر بگوییم در لایه نخست، سعی دارد با ماجراهایی که بر سر توپ می‌آید و آن پایان خوش، قصه سرگرم کننده‌ای برای مخاطب کودک باشد، در سطحی پنهانی‌تر می‌کوشد از مفاهیمی صحبت کند که میان کودک و بزرگسال به یک اندازه مشترک و البته قابل درک و دریافت است. این‌که موجودی از شرایطی که در آن قرار دارد، راضی نباشد و برای رهایی از این وضعیت دست به سفری بزند تا زندگی‌اش را متحول سازد، یکی از دغدغه‌های اساسی و همیشگی بشر بوده است.

سبک نگارش

شیوه نوشتار نویسنده، شیوه‌ای است که کم‌تر در ادبیات ما مورد استفاده قرار گرفته است. این شیوه که بیشتر در قصه‌هایی برای سنین پایین استفاده می‌شود، از جملات کوتاه و تکه‌تکه تشکیل شده و می‌کوشد که در نهایت ایجاز و کوتاهی، بیشترین اطلاعات و تصویر را از فضای داستان و همین‌طور از شخصیت‌ها به خواننده بدهد.

از نقاط قوت این نوع نوشتار، می‌توان به دو نکته اشاره کرد. یکی کوتاهی جملات است که به حوصله و میزان اطلاعاتی که باید به مخاطب کم سن و سال خود بدهد، نزدیک است و یکی هم بخش‌بندی آن که در هر بار خواندن یک پاره و ورق زدن کتاب، یک بخش نسبتاً مستقل از داستان پیش می‌رود. از دیگر خصوصیات این شیوه، شکل خلاقانه آن در روایت و قصه‌گویی و همین‌طور، ضرباهنگ سریع و تعلیق‌های آئی آن است. البته بسیاری از آثاری که در ادبیات ما کوشیده‌اند این شیوه و سبک نگارشی را تجربه کننده، از ضعفی رنج می‌برند که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. به این معنا که در میان همین جملات کوتاه، می‌توان جمله‌ای برداشت، بی‌آن‌که آسیبی به اثر برسد.



در اثر حاضر نیز که تلاشی قابل توجه و نسبتاً موفق در این سبک و سیاق است، جمله‌ها و توصیف‌هایی یافت می‌شوند که هیچ کاربردی در قصه ندارند. برای مثال، «در سزمین نقاشی‌ها، یک توپ

تنها در ابتدا و انتهای داستان ظاهر می‌شود و حضوری حاشیه‌ای دارد. همین‌طور در صفحه بعد از آن، دو صفحه به این جمله اختصاص یافته است: «رفت و رفت و رفت تا این‌که...» که می‌توانست به راحتی به صفحه قبل و جملات قبلی بچسبد، بی‌آن‌که به ریتم و فاصله‌گذاری متن آسیبی برسد. هم‌چنین، در قسمت‌های دیگر داستان، بسیاری از رخدادهایی که برای توپ به وقوع می‌پیوندد، رخدادهایی بعید و بدون پیش‌زمینه‌های داستانی است. پیش کشیدن چنین حوادثی برای شکل گرفتن قصه، باید خلاقانه و با چفت و بست محکم همراه باشد:

«به یک دختر بچه گرسنه رسید. دخترک به یک درخت تکیه داده بود تا چشمش به توپ افتاد، آن را برداشت و به رنگ قرمز در آورد. آن وقت یک شاخه هم روی سرش گذاشت.»

توپ، رفته رفته به شخصیتی انسان‌نما تبدیل و این نکته باعث می‌شود که مخاطب، به راحتی با او همذات‌پنداری کند. در اصل، توپ نشانه بسیار خوبی است برای روح جست‌وجوگر و در حال تقلای مخاطب‌های داستان.

بازیگوش از دست پسر بچه باهوشی فرار کرد. این توصیف از پسر بچه، نه در قصه کاربردی دارد و نه در شخصیت‌پردازی پسر بچه. این شخصیت

تصویری خلاق تصاویر داستان، زیبا و خلاقانه و از بهترین زاویه ترسیم شده است و فضای سیال و خیال‌انگیزی دارد که با فضای داستان نیز همخوان است. قصه در سرزمین نقاشی‌ها اتفاق می‌افتد و تصاویر به همین علت و آگاهانه، زاویه‌های نامتعادل دارد. هم‌چنین، دیوارها و خیابان‌هایی که همگی مسطح درکنار هم قرار گرفته‌اند، به نوعی سرزمین انتزاعی نقاشی‌ها را تداعی می‌کنند. به گونه‌ای که با دیدن آن‌ها، حس می‌کنید در دنیایی با قواعد ناهمگون، خالی از جاذبه زمین و رویاگونه هستید.

تصاویر رنگی نیستند، اما تک رنگ بودن شان، آن‌ها هم به رنگ قهوه‌ای و روی کاغذ کرم رنگ، ترکیبی زیبا و گرم پدید آورده است. در واقع رنگ قهوه‌ای نیز به تنهایی از نظر روان‌شناسی، نیاز به خانه و سرپناه را تداعی می‌کند و معمولاً این رنگ، میان کسانی که به خانه و جایی برای زیستن علاقه نشان می‌دهند، بسیار مورد توجه است و در این‌جا نیز با مضمون داستان و سیری که توپ پشت سر می‌گذارد کاملاً همخوانی دارد.

